

## ترانه‌ی سیاهان



ماریو روسپولی که تحقیقات جالبی در شعر سیاهان آمریکا کرده است، می‌گوید: «سیاه‌های خوب، آن‌هایی هستند که آواز می‌خوانند.» و راست است. سیاهان همیشه در کار خواندن‌اند، خواه صدا به سر افکنده و خواه زیر لب؛ خواه برای فرو خوردن خشم، خواه برای دفع اجنه و شیاطین؛ خواه برای خودداری از به قتل رساندن و خواه برای پیش‌گیری از به قتل رسیدن... و معمولا همیشه برای انصراف از «مشاهده»!

به این ترتیب، ترانه‌های سیاهان، جگر خراش‌ترین و حقیقی‌ترین اسنادی است که می‌توان برای مطالعه در روان سیاهان آمریکا ارائه داد. و هم بر اساس این عقیده است، که ماریو روسپولی مجموعه‌ی جالبی از بهترین ترانه‌های سیاهان آمریکا را گرد آورده است. این ترانه‌ها طی سال‌های دراز گردش و تعمق و مطالعه در ایالات جنوبی ممالک متحد آمریکا - جورجیا، لوئیزیانا، فلوریدا و نیواورلئان - گردآوری شده است.

\* \* \*

سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۳ در تاریخ موسیقی سال‌هایی استثنایی است. و مهد این سال‌ها، که نوازاد جاز در آن پا گرفته، ایالات چهارگانه‌ی بالا بوده است.

«بلوز» که می‌بایست به شتاب تمام در ید قدرت سازهای سیاهان قرار بگیرد و شیوه‌ی مشهور «هات» را به وجود آورد، از بديهه‌ی گویی متولد شد و پس از آن شیوه‌ی «هات جاز» را در اوج خود به جهان موسیقی هدیه کرد.

سیاه که از آفریقای خویش برکنده شد و درد غربت را با خود به آمریکا آورد، در بلوز همه‌ی رنج و اندوه و تمامی دلهره و اضطراب خود را بیان می‌کند: کار اجباری، حسادت، چوبه‌ی دار، عشق، ماشین‌های پلیس، گرداب‌ها و طغیان‌های آب، کینه‌ها، آخرین لبخندها... همه چیز و همه چیز را در بلوز به زبان می‌آورد. چنان است که گویی سیاه برای درد دل کردن و باز گفتن غم خویش جز ساز خود چیزی در دست ندارد:

امروز قصه‌ای دل گیر، قصه‌ای سخت دل گیر دارم،

امروز قصه‌ای دل گیر، قصه‌ای سخت دل گیر دارم.

به میخانه می‌روم، آن جا که ویسکی مثل آب جاری است.

دل تنگی‌هام به باران می‌ماند: می‌بارد و می‌بارد و می‌بارد.

احساس می‌کنم آغوش سردی مرا می‌فشارد و لب‌های یخ بستهای بر

لب‌هایم می‌افتد.

آغوش سردی مرا می‌فشارد و لب‌های یخ بستهای بر لب‌هام می‌افتد.

و این بلوز دیگر، موسوم به «قطار باری»:

آخ! از شنیدن سوت این قطار باری دل خورم.

آره، از شنیدن سوت این قطار باری دل خورم.  
هر بار که آن را می‌شنوم به هوس می‌افتم که من هم بساطم را بردارم  
و از این جا بزنم به چاک.

به ترمزبان گفتم: «می‌گذاری من هم تو اتاقت سوار شوم!»

و ترمزبان گفت:

«دختر جان! خودت هم می‌دانی که این قطار مال من نیست!»

\* \* \*

بلوز که شاید روزگاری ترانه‌های آزادی عمیق نژادی را منعکس می‌کرد، اکنون در دل هوس‌های شبانه به صورت سکسکه‌ی گریه‌ای در آمده است.

امروز مفهوم دیگر بلوز، اعتراف است. لیکن اعترافی تلخی، که در آن سایه‌هایی از مذهب نیز به چشم می‌خورد. خدا با بطری «جین» در آن به صورت دوستی بسیار پاک دل که می‌بخشد و عفو می‌کند، به صورت دوست ساده‌ای که می‌توان از رنج‌های محیط به کنار او پناه برد، رخ می‌نماید:

هله لویا، هله لویا، هله لویا! تویی که رودخانه‌ها را جاری کرده‌ای و  
خطنی‌ها را رویانده‌ای.

ضعف و قدرت را تو به وجود آورده‌ای.

اما ای خدا شب‌ها را خیلی دراز آفریده‌ای!

و گه گاه در لحظاتی بس نادر، اشکی از شادی در آن دیده می‌شود که  
به الماس آفتاب می‌ماند یا به قطره‌ی شبنمی بر آویز لاله:

وقتی مردم، دلم می‌خواهد کنش‌های بی نظیری به پایم کنید  
سرم را به کلاهی سخت زیبا بیارایید و سکه‌ی بیست دلاری طلائی به  
زنجیر ساعتم بیاویزید.

بدین گونه برادران درگذشته‌ی من خواهند پنداشت که خوشبخت مرده‌ام.

\* \* \*

ماریو روسپولی این زنان و مردان سیاه بلوز خوان را «ولگردان سوزان» نام داده. راست است: سیاهان مدام در تلاشند، که تا آن سوی جنون از خود بگریزند. آنان جوش می‌زنند و سر می‌روند و در شعله‌های باده، آهنگ‌های جاودانی «هات جاز» را خلق می‌کنند. ترانه‌ای که برگردان فارسی آن را می‌بینید، امروز یکی از مشهورترین ترانه‌های سیاهان آمریکا است (۱):

«سام می‌لی» سیاه پوست به جرم هم آغوشی با زن سفیدپوستی  
لینچ شده است. و این، نوحه‌ای است که زن او «پرل می‌لی»  
می‌خواند... این قطعه با دردناکترین نغمه‌ی «جاز» اصیل سیاهان  
هم راهی می‌شود.

احمد شاملو

# شکوهی پدر می لی

Prarl May Lee

اون وخ کشیدنت بیرون. از پستو کشیدنت بیرون  
صد تا آدم عربده کشون با بد و بیراه دنبالت.  
باید خودت بودی و می‌دید، سامی سوسکی:  
تو خونه روده بر شده بودم من از زور خنده  
از زور خنده  
از زور خنده  
روده بر شده بودم من از زور خنده.

تو مدرسه، یه بند  
دور و ور خوشگلا می‌پلکید. تو  
تو نمی‌تونستی یه سیا باقی بمونی،  
یه بند نگات دنبال پوستای سفید بود:  
«زنای سیا، لایق ریش گداگشنه ها!»  
یه بند نگات دنبال پوستای سفید بود:  
«زنای سیا، لایق ریش گداگشنه ها!»

تو کلهت مدام  
فکر سفیدا رو داشتی  
تو رختخواب سیات، من سیاهو  
همیشه، همیشه خدا تن منو تشنه می‌داشتی  
همیشه، همیشه خدا مرگتو آرزو می‌کردم.  
همیشه، همیشه خدا تن منو تشنه می‌داشتی  
همیشه، همیشه خدا مرگتو آرزو می‌کردم.

جلو چشمی: می‌بینمتون که بیرونای شهرین.  
ماه محقق چشم خیره یه جغده.  
تو شب خوش که مٹ بال سوسک سیا بود  
آتیش از دلت زبونه می‌کشید.  
زبونه می‌کشید  
زبونه می‌کشید  
آتیش از دلت زبونه می‌کشید.

بگو ببینم:  
یارو مٹ شیر سفید بود، مگه نه؟  
پشت اتول بیوکش، ست و سیر از اون پیاله ها خوردی  
اون وخ یارو یه هو از خواب خوش پروندت.  
پشت اتول بیوکش، ست و سیر از اون پیاله ها خوردی  
اون وخ یارو یه هو از خواب خوش پروندت!

این جوری که خیلی خون سرد بهت گفت:

«کاکا! منو زور زورکی کی کشوندی تو تله!  
خوب دیگه، وقتش بود که یاد ناموسش بیفته!»  
زور زورکی، کاکا!... حالا میگی چه آشی واسهت می‌پزم؟

چه آشی  
چه آشی  
حالا میگی چه آشی واسهت می‌پزم؟»

«میون سفیدای شهر، قضیه رو هوار می‌کشم  
همچین که جیگر هممشون براب کباب شه.  
فردام، من جونتو می‌گیرم کاکا پسر!  
می‌گیرم  
می‌گیرم  
فردام، من جونتو می‌گیرم کاکا پسر!»

درسته که دل منو خنک کرد، سامی، اما همین کارم کرد،  
همین کارم کرد!

واسه همین بود که ریختن از زندون بیرون کشیدن  
بردن بستنت به یه درخت و سر تا پاتو قیر مالیدن و  
نالته که بلند شد، قهقهه‌شون هوا رفت.  
هوا رفت  
هوا رفت  
نالته که بلند شد، قهقهه‌شون هوا رفت.

منم این جا تو خونه قهقهه‌م هوا رفته بود  
اون قدر خندیدم که نزدیک بود بترکم.  
با اون قاقای لذیذی که دلتو برده بود، شکمی از عزا درآوردی  
اما تونشم دادی داداش!  
دادی  
دادی  
اما تونشم دادی داداش!

تقاص اون دلگی رو ازت کشیدن سامی سوسکی  
اما نه با پول  
با دل من و جون خودت تقاصشو دادی سامی سوسکی.  
تقاص لیس کشیدن اون غسل سرخ و سفیدو  
اون غسل سرخ و سفیدو  
اون غسل سرخ و سفیدو  
تقاص لیس کشیدن اون غسل سرخ و سفیدو.

آخ! منو از این نومیدی سیاه بکش بیرون!  
آخ! منو از چنگ من بیچاره‌ام بکش بیرون!  
آخ! یه پیرهن گلی برام بیار که تنم کنم،  
این بلاها حقت بود که سرت بیاد!  
حقت بود  
حقت بود

این بلاها حقت بود که سرت بیاد!

\* \* \*

۱- این قطعه در حدود سال ۱۳۳۰ ترجمه شده است.

برگرفته از کتاب «هم چون کوچه‌ای بی انتها»، ترجمه‌ی احمد شاملو،